

شب چهارم: فرزندان حضرت زینب علیها السلام

شب چهارم محرم است. دل‌ها را به کربلا ببریم و برای گل‌های پَرپر حضرت زینب علیها السلام اشک بریزیم. روز عاشورا وقتی امام حسین علیه السلام غریب و تنها ماند، حضرت زینب علیها السلام فرزندان خود را صدا کرد و گفت: ببینید حسین، غریب است. شمشیر به دست آنها داد. به بچه‌ها لباس رزم پوشاند. آنها را آماده کرد و به خدمت برادر آورد و گفت: حسین جان! اجازه بده «عون» و «محمد» فدای تو شوند. امام حسین علیه السلام اجازه نداد و فرمود: شاید همسرت راضی نباشد. زینب علیها السلام گفت: همسرم سفارش کرده است که اگر کار به جنگ کشید، پسران مرا جلوتر از پسران برادرت به میدان بفرست. مکن نامهربانی ای برادر

مسوزان این چنین تو قلب خواهر

پسرهای مرا از خود مرنجان

غلام اکبرند و عبد اصغر

برادر جان غمی جان‌سوز دارم

تمام درد را امروز دارم

حلالم کن فقط در این بیابان

دو مرغ عشق دست‌آموز دارم

اباعبدالله علیه السلام وقتی اصرار خواهر را دید، اجازه داد. زینب علیها السلام دو گل سرخ را به سوی میدان فرستاد. به میدان آمدند و به شدت جنگ کردند و هر دو شهید شدند. امام حسین علیه السلام تن‌های پاک طفلان خواهر را به آغوش گرفت و به خیمه‌ها آورد.^۱ بانوان به استقبال آمدند؛ اما زینب علیها السلام نیامد. زینبی که همیشه

جلوتر از دیگران به یاری برادرش می‌شتافت، در این واقعه، در خیمه روی نهان کرد؛ زیرا می‌ترسید حسین او را ببیند و خجالت بکشد و یا چشمش به نوجوانانش بیفتد و بی‌تابی کند.

اما ساعتی قبل که صدای علی اکبر از میدان بلند شد، فریاد سر داد و از خیمه‌ها بیرون دوید. زودتر از امام حسین علیه السلام خودش را به جنازه برخاک افتاده علی اکبر رساند. خودش را روی جنازه پسر برادر انداخت و از سوز دل صدا زد: علی جان! زینب با این کار خود، کوشش کرد تا مقداری از اندوه جانکاه برادرش را بکاهد.